معنی شعر امید

- شنیده ام که روزی یک باز پیر، جوجه کبوتری را دنبال کرد.
- کبوتر از ترس از دست دادن جانش، پرواز کرد و به هر طرف که می‌رفت، باز با سرعت به دنبالش می‌رفت.
- پرواز کنان در دشت و کوه و صحرا می‌رفت تا شاید از چنگ باز خلاص شود.
- در حالی که مرگ را جلوی چشمش می‌دید و از زندگی‌اش ناامید شده بود، درختی را درنظر گرفت و بر آن نشست.
- آن کبوتر بیچاره به پایین نگاه کرد و دید صیادی کمان به دست با تیری در کمان برای شکار او آن جاست.
- صیاد در پایین پای کبوتر است و باز بالای سر او پرواز می‌کند، در این حالت نه نشستن روی شاخه درست است و نه پرواز کردن.
- کاملا ناامید شد و در همان لحظه فقط به خدا دل بست و به او توکل کرد.
- چون کبوتر امیدش به خدا بود و به او توکل کرده بود، خداوند زنده‌ی عادل، او را از مرگ نجات داد.
- ماری شست پای صیاد را نیش زد و ناگهان تیر او به باز خورد و او را انداخت.
- صیاد و باز هر دو بر زمین افتادند و کبوتر شاد و خوشحال و خندان پرواز کرد.